



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	۴۴	تاریخ	۱۴۰۳ / ۱۱ / ۰۶
عنوان ۱	فقه الزکاة الخاص					
عنوان ۲	زکات الأموال					
عنوان ۳	شرایط وجوب زکات الأموال					
عنوان ۴	مسأله پنجم عروه					
عنوان ۵	فرض سوم: معلوم نبودن حالت سابقه عقل • فرع اول: معلوم نبودن جنون یا عقل در زمان تعلق ▪ قول اول: عدم وجوب زکاة ▪ قول دوم: وجوب زکات ➤ رد معظم له رحمته الله بر استدلال بر قول دوم					

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

درآمد بحث

بحث ما در فروض مربوط به شک در عقل در مسأله وجوب زکات بود. گفتیم که یکی از شروط وجوب زکات، عقل است. صاحب عروه، سه فرض را در رابطه با شک در عقل مطرح کرده‌اند. دو فرضش را بحث کردیم. فرض اول این بود که شک در عقل، با سبق جنون باشد؛ یعنی اول مجنون بوده، بعد عاقل شده. نمی‌دانیم عاقل شدنش در زمان تعلق است یا متقدم است یا متأخر از زمان تعلق؛ چون باید تعلق، در زمان حصول عقل باشد تا زکات بر او واجب شود. این یک فرض بود؛ یعنی فرض شک در عقل با سبق جنون. بحث کردیم، فروعش را هم بحث کردیم.

فرض دوم، شک در عقل با سبق عقل؛ یعنی اول عاقل بوده، بعد مجنون شده است، در فرض سابق، مجنون بوده، بعد عاقل شد. در این فرض، یعنی فرض دوم که باز هم بحث کردیم، فروعش را هم بحث کردیم.

فرض سوم: معلوم نبودن حالت سابقه عقل

بحث ما امروز در فرض سوم است. فرض سوم، آنجایی است که اصلاً حالت سابقه عقل معلوم نیست؛ که حالت سابقه، عاقل بودن بوده است یا مجنون بودن. یعنی آیا حالت سابقه، جنون بوده است یا عقل؟ شخصی، مالی به دست آورده و این را هم ما می‌دانیم که این مالی که به دست آورده، یک زمان تعلق دارد، اما نمی‌دانیم این آقا به هر حال، یا شک داریم که از اولی که خدا خلقش کرده بوده، از اولی که به دنیا آمده، نمی‌دانیم که آیا مجنون به دنیا آمده یا عاقل بوده است، شک داریم. البته ممکن است حالا عاقل باشد یا حالا مجنون باشد، اما شک داریم که در زمان تعلق، عاقل بوده یا مجنون

تا زکات بهش تعلق بگیرد یا نگیرد. در زمان تعلق، شک داریم که عاقل بوده یا مجنون. این شک ما هم، شکی است بدون حالت سابقه؛ یعنی شک ما این چنین است که از اول نمی دانیم که مجنون بوده یا عاقل. همین عدم علم، که نمی دانیم که از اول مجنون بوده یا عاقل بوده، ادامه داشته تا زمان تعلق. باز هم در زمان تعلق نمی دانیم که مجنون بوده یا عاقل بوده. این یک فرع است برای این فرض؛ یعنی فرض شک در عقل بدون علم به حالت سابقه. شکل یا فرع دیگری هم می توان تصور کرد که الآن زمان تعلق فرا رسیده و این شخص، یک زمان جنونی داشته و یک زمان عقلی هم داشته در گذشته. فرض کنید روز شنبه، این تعلق حاصل شده به این مال، یا مال در همین زمان برای او حاصل شده و متعلق زکات هم هست اگر عاقل باشد. در گذشته هم، یک عقل و جنونی بر او عارض شده. یک مدت عاقل بوده، یک مدت مجنون بوده. نمی دانیم اول مجنون، بعد عاقل شده یا اول عاقل بوده، بعد مجنون شده. لذا نه استصحاب عقل می توانیم جاری کنیم، نه استصحاب جنون. به همین نکته، اینکه حالت سابق معلوم نیست. خب، اینجا دو نظر وجود دارد. حالا اول فرع اول را مطرح می کنیم تا بعد به فرع دوم برسیم.

فرع اول: معلوم نبودن جنون یا عقل در زمان تعلق

فرع اول اینکه از اول ما نمی دانستیم این مجنون بوده یا عاقل. یک مالی به دست آورده. شخصی است که اثری به او رسیده، و این ارث، مالی است که بهش زکات تعلق می گیرد، ولی شکی هم داریم که این از اول که به دنیا آمده، مجنون بوده یا عاقل بوده. یک حالت جنون و عقلی به او دست داده. یک مدت مجنون بوده، یک مدت عاقل بوده، اما این به این دلیل بوده که از اول نمی دانیم که این مجنون به دنیا آمده یا عاقل به دنیا آمده است. این فرض اول.

قول اول: عدم وجوب زکاة

در این فرض یا بفرمایید در این فرع، دو قول وجود دارد: یک قول که مرحوم صاحب عروه اختیار کرده است، مرحوم صاحب مستمسک هم همین قول را اختیار کرده، مختار حضرت امام هم همین قول است، و آن عدم وجوب زکات است. چرا؟ چون اینجا ما دو استصحاب متعارض داریم. حالا یا دو استصحاب متعارض داریم که به دلیل تعارض استصحابین ساقط می شوند. یا اینکه استصحابی که ما اینجا باید جاری کنیم، استصحاب عدم ازلی است. و اصلاً ما قائل به استصحاب عدم ازلی نیستیم، حالا به هر دلیل. یعنی یا اینکه اینجا می گوییم استصحاب جاری است، ولی دو استصحاب متعارض داریم. به هر حال، یک وقتی مثلاً فرض کنید که شک کنیم که آیا عاقل بوده یا عاقل نبوده در زمان تعلق، استصحاب عدم عقل کنیم، همچنین می توان استصحاب عدم جنون هم کرد؛ چون نمی دانیم که از اول مجنون بوده یا عاقل. اگر استصحاب کنیم که خب، یک وقتی مجنون بود و بعد عاقل شده، پس استصحاب جنون می کنیم، عین همین استصحاب از آن طرف هم جاری است؛ چون یک وقتی عاقل بوده، بعد مجنون شده، اینجا استصحاب عدم جنون یا استصحاب عقل هم می توانیم جاری کنیم. یا به این دلیل که دو تا استصحاب متعارض داریم و این دو استصحاب متعارض، تساقط می کنند و با تساقط استصحابین، باید به اصول طولیه ترخیصیه مراجعه کنیم، مثل اصل برائت. لذا نتیجتاً شک می کنیم که الآن «هل تجب علیه الزکاة أو لا تجب»، اصلی هم نیست که حاکم بر این اصل برائت باشد؛ چون استصحاب جاری نمی شود. اصلی که خود حاکم باشد، اصل موضوعی استصحاب است. اصلی که بخواهد مانع از جریان برائت بشود، وجود ندارد که بخواهیم با استصحاب، اینجا اثبات وجوب یا عدم وجوب کنیم. به هر

حال، نتیجه این است که مرجع در تعیین حکم، اصالت البراءة خواهد شد و لذا قائل به عدم وجوب زکات خواهیم شد. یا از باب اینکه اگر بخواهیم استصحاب کنیم، اصلاً استصحاب، عدم ازلی است؛ یعنی ما چون از اول شک داریم که از اول این شخص وُلِدَ مجنوناً یا وُلِدَ عاقلاً، بخواهیم استصحاب عدم جنون بکنیم، باید بگوییم این شخص قبل از اینکه متولد بشود که مجنون نبوده قبل از تولدش، جنون که عارض می شود، حداقل به لحاظ اینکه جنون، از صفاتی است که عدم و ملکه است، یعنی «الجنون، عدم العقل فیما من شأنه أن يكون عاقلاً» است. لذا چون ملکه است، استصحاب عدم در آن جاری می شود، منتهی این استصحاب، استصحاب عدم ازلی است؛ یعنی از اولی که به دنیا نیامده بود، خوب، عاقل نبود، همچنین مجنون هم نبود. خب استصحاب عدم ازلی می کنیم. در ازل، مجنون نبود استصحاب عدم ازلی جنون می کنیم، در ازل عاقل نبود استصحاب عدم ازلی عقل می کنیم، معذک گفته می شود که اصلاً استصحاب عدم ازلی جاری نمی شود، ما استصحاب عدم ازلی را قبول نداریم. به چه دلیل؟ بحثش در محل خودش. خلاصه یا به دلیل اینکه ما استصحاب عدم ازلی را قبول نداریم یا نه، استصحاب جاری است، استصحاب عدم ازلی را هم بر فرض قبول می کنیم، اما نتیجه تساقت دو استصحاب متعارض، مرجع شدن اصالت البراءة خواهد بود. این نظری است که مرحوم صاحب عروه دارد، عبارت صاحب عروه این است که می فرماید:

«مع الجهل بالحالة السابقة وأنها الجنون أو العقل كذلك»؛

یعنی الأصل عدم الوجوب که در فرع گذشته گفته بودند. حضرت امام هم در حاشیه بر عروه همین نظر را انتخاب کردند و نظر صاحب عروه را تأیید کردند. مرحوم سید هم در مستمسک، همین نظر را ترجیح دادند؛ یعنی عدم وجوب زکات.

قول دوم: وجوب زکات

در مقابل، بعضی از فقها، نظیر مرحوم آقای خویی، مرحوم آقای خوانساری، قائل شدند به اینکه خیر، اینجا باید قائل به وجوب زکات شد؛ نه عدم وجوب زکات. چون اینجا ما یک اصل عقلائی داریم که اصلاً این اصل عقلائی اجازه نمی دهد که استصحاب را جاری کنیم، حالا چه استصحاب این طرف، چه استصحاب آن طرف، نوبت به جریان استصحاب و تعارض استصحابین نمی رسد. آن اصل عقلائی چیست؟ اصل عقلائی به نام «إصالة السلامة»؛ یعنی عقلاً بر هر چیز می گویند اصل این است که سالم باشد. ایشان می فرمایند این «إصالة السلامة» را هم در باب حدود، هم در باب معاملات، جاری است. مثلاً کسی بیعی کرده، حالا ادعا کند که من وقتی این بیع را انجام دادم، مجنون بودم. در دادگاه ها این را از او قبول نمی کنند که ادعای جنون کند یا ادعای عدم عقل کند. یا در باب حدود و عقوبات و اینها، کسی فرض کنید یک عملی را انجام داده که حد بر او جاری می شود، اگر ادعا کرد که آن وقتی که آن عمل را انجام دادم، مجنون بودم و عقلم سر جایش نبود، از او قبول نمی کنند. در باب حدود، در باب معاملات، حالا ایشان مدعی است که مطلقاً عقلاً از کسی که یک عملی را انجام داده، قبول نمی کنند اگر ادعا کند که این عمل را من در حال عدم العقل، در حال جنون انجام دادم. چون اصالت السلامة را جاری می دانند. اصل این است که هر کسی سالم و عاقل باشد. ممکن

است هم برای اثبات و تأیید چنین اصل عقلائی - البته ایشان نفرموده است و این حرف را ما می‌گوییم - به آیه کریمه «أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ»^۱ تمسک کرد که خلق حسن، اصل در آفرینش است. اصل در خلق این است که درست و حسابی باشد، سالم باشد. یا شاید بتوان به این آیات هم تمسک کرد آنجا که می‌فرماید: «يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ * خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ»^۲ البته استدلال به این آیات مشکل است؛ چون قطعاً منظور از «وَهُمْ سَالِمُونَ»، سلامت جسمی و امثال آن نیست؛ بلکه سلامت روحی و سلامت شخصیت اصلی انسان است. به هر حال شاید بتوان به همان آیه اول «أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» استدلال نمود.

رد معظم له رحمته الله بر استدلال بر قول دوم

ولی این استدلال به نظر ما صحیح نیست؛ یعنی استدلال برای اثبات وجوب زکات به اصاله السلامة. که ما اینجا شک داریم که در حین تعلق، به هر حال، این شخص سالم بوده است یا مجنون، عاقل بوده است یا مجنون در حال تعلق. می‌گوییم اصل این است که در حال تعلق، سالم بوده است. چون نه اصاله عدم الجنون جاری است و نه اصاله عدم العقل. پس اصاله السلامة در اینجا جاری می‌شود. اصاله السلامة هم اثبات می‌کند که در زمان تعلق، این شخص سالم بوده است. پس زکات بر او واجب است.

استدلال به اصاله السلامة، اولاً اگر به عنوان یک اصل عقلائی به این اصل تمسک شود، گفته می‌شود دلیلی بر این اصل عقلائی نداریم که اصل عقلائی بر سالم بودن هر کسی باشد. هر انسانی، اصل این است که سالم باشد. این یک اصل عقلائی است، مورد امضای شارع نیز هست. اینکه گفته شود در معاملات، اگر کسی جنون را ادعا کند، از او نمی‌پذیرند، این مستند به اصاله السلامة نیست؛ بلکه به این نکته که قبلاً عاقل بوده است، استناد می‌کنند. وقتی ادعا کند که من در حین معامله مجنون شدم، جنون داشتم، حالم مساعد نبوده، دیوانه شدم، خب قبلش که دیوانه نبودی و عاقل بوده‌ای. می‌گوید در حال معامله، دچار جنون شدم، خب استصحاب عدم جنونش جاری است. از این باب است؛ از باب استصحاب عاقل بودن اوست، نه از این باب که ما اصلی به نام اصاله السلامة داریم. لذا در معاملات، اگر کسی ادعا کند که من در حین معامله، سر عقل نبودم، هوشیار نبودم، این ادعای او پذیرفته نمی‌شود، چون اصاله العقل و اصاله الذکر یا غیره از باب استصحاب است که جاری می‌شود، نه از باب اینکه یک اصل مستقلی به نام اصاله السلامة داریم یا اصل مستقلی به نام ذکر داریم. در حدود نیز به همین منوال است. وقتی کسی جنایتی مرتکب شود، جرمی انجام دهد و جرم او ثابت شود، اگر ادعا کند که من در حال ارتکاب جرم، سر عقل نبودم، عاقل نبودم، از او پذیرفته نمی‌شود، نه از باب اصاله السلامة، بلکه از این جهت که قبلاً عاقل بوده و همیشه مجنون نبوده است. لذا اگر فرض کنید که سبق حالت جنون داشته، یعنی حالت جنونی داشته است، و مرتکب جنایتی هم شده، اینجا دیگر اصاله السلامة جاری نمی‌شود.

۱. «او همان کسی است که هر چه را آفرید نیکو آفرید»؛ [سوره سجده: ۷].

۲. «به خاطر بیاورید] روزی را که ساق پاها [از وحشت] برهنه می‌گردد و دعوت به سجود می‌شوند، اما نمی‌توانند [سجود کنند]» این در حالی است که چشمهایشان [از شدت شرمساری] به زیر افتاده، و ذلت و خواری، وجودشان را فرا گرفته؛ آنها پیش از این دعوت به سجود می‌شدند درحالیکه سالم بودند [ولی امروز دیگر توانایی آن را ندارند]؛ [سوره قلم: ۴۲ و ۴۳].

اما تمسک به آیه «أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ»، آیا می توان به این آیه برای اثبات چنین اصل کلی تمسک کرد که اصل در هر شیء این است که سالم آفریده شده است؟ این اصلی است که وجدان، شاهد بر آن است که مراد از «أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ»، این نیست که هر چیزی که پا در عالم وجود می گذارد، حتماً سالم و بی نقص باشد. این همه موجودات ناقص مادرزادی داریم از چه باب است؟! ناچاریم بگوییم مراد از «أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ»، بلکه قرائن دیگر هم، این است که هر چیزی که آفریده می شود، خودش بر وضعیتی که دارد، حَسَن است. حالا یکی سیاه آفریده می شود، یکی سفید، هر کدام سر جای خودش حسن است. کسی که نابینا آفریده شده، این برای خودش حسن است. شما که آدم بینا، راکنار آدم نابینا می گذارید، می گوئید این شخص (نابینا) آن را ندارد، خوب بله، نسبت به شخص نابینا، آنچه شخص بینا دارد، شخص نابینا ندارد. از آن طرف ممکن است این (نابینا) نیز چیزی داشته باشد که او شخص بینا نداشته باشد. همین آدم نابینا ممکن است استعدادهایی داشته باشد که آدم بینا نداشته باشد. این نقص ها، نقص های نسبی است، این نقص ها نتیجه اش این نیست که حَسَن نیست. کل شیء در جای خودش حسن است. هر چیزی در جای خودش حَسَن است و لذا، مجموع جهان آفرینش، یک مجموعه کاملی است. اگر یکی نقص دارد، دیگری کمالی دارد که نقص او را کامل می کند. لذا جهان، جهان تکاملی است. جهان، برخلاف آن نگاهی که غربی ها و مکتب های غیر الهی دارند که جهان، جهان تضاد است و با تضاد پیش می رود، از نظر ما، جهان، جهان تکامل است. یعنی یکی چیزی دارد، که دیگری ندارد، این نواقص همدیگر را تکمیل می کنند. به هر حال، اگر ما بخواهیم «أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» را به این معنا بگیریم که «كُلُّ شَيْءٍ خُلِقَ، خُلِقَ كاملاً سالماً»، این حرفی است که وجدان بر خلاف آن است. ما نمی توانیم این آیه را حمل بر چنین معنایی کنیم. پس نمی شود به این آیه، به اصالة السلامة استناد کرد کما اینکه آقای خویی می فرماید. بنابراین، این مبنایی است که لا یمكن الركون والذهاب الیه. یعنی نمی توان قائل شد به اینکه چون اصالة السلامة اینجا جاری است، پس باید قائل به وجوب زکات بشویم به این توجیه که اصل این باشد که وقت تعلق، این شخص، سالم بوده، نخیر. اگر شک در عقل و جنون داشته باشیم و حالت سابقه در کار نباشد، به این معنی که ما از اول نمی دانیم که این شخص مجنون بوده یا از اول عاقل بوده، و لذا نمی دانیم در زمان تعلق، آیا مجنون بوده است یا عاقل، اینجا اصالة عدم الوجوب جاری است. به همان نکته ای که گفتیم؛ یعنی نکته تعارض استصحابین، در صورتی که قائل به جریان استصحابین بشویم و اگر قائل به جریان استصحاب نشویم، از این باب که استصحاب عدم ازلی را قبول نداریم؛ پس اصل استصحابی جاری نیست؛ بنابراین اساساً اینجا اصل موضوعی جاری نمی شود؛ لذا چون اصل موضوعی جاری نمی شود اصل حکمی مثل اصل برائت جاری می شود.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين